

انقلاب باشکوه

سرشناسه: سویشر، کلاریس، ۱۹۳۳ - م. Swisher, Clarice
عنوان و نام پدیدآور: انقلاب باشکوه / کلاریس سویشر؛ ترجمه مهدی
حقیقت‌خواه.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری: ۱۴۰ ص: مصور، عکس.
شابک: 978-964-311-717-7
وضعیت فهرست‌نویسی: فپیا.
یادداشت: عنوان اصلی: *The Glorious Revolution, c 1996*.
یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۳۳-۱۳۵.
یادداشت: نمایه.
موضوع: انگلستان - تاریخ - انقلاب ۱۶۸۸ م. - ادبیات نوجوانان.
موضوع: انگلستان - تاریخ - انقلاب ۱۶۸۸ م.
شناسه افزوده: حقیقت‌خواه، مهدی، ۱۳۲۶ - . مترجم.
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۶ الف ۹/س ۴۵۲/DA
رده‌بندی دیویی: ۹۴۱/۰۶۷ [ج]
شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۵۴۴۸۸

انقلاب باشکوه

کلاریس سویشر

ترجمه مهدی حقیقت خواه



این کتاب ترجمه‌ای است از:

The Glorious Revolution

Clarice Swisher

Lucent Book, 1996



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای زاندارمری،
شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

* * *

کلاریس سویشر

انقلاب باشکوه

ترجمه مهدی حقیقت‌خواه

چاپ چهارم

۵۰۰ نسخه

۱۳۹۷

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۷ - ۷۱۷ - ۳۱۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 964 - 311 - 717 - 7

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

- ۶ رویدادهای مهم در تاریخ انقلاب باشکوه
- ۹ پیشگفتار: کشمکش بر سر قدرت و آزادی مذهبی
- ۱۷ ۱. از سازگاری تنودور تا ناسازگاری استوارت، ۱۶۴۰-۱۶۰۳
- ۳۳ ۲. از جنگ داخلی تا آشوب، ۱۶۶۰ - ۱۶۴۰
- ۴۹ ۳. از بازگشت تا آشفتگی، ۱۶۸۵ - ۱۶۶۰
- ۶۵ ۴. از استبداد تا شورش، ۱۶۸۸ - ۱۶۸۵
- ۸۳ ۵. از تهاجم تا حقوق، ۱۶۸۹ - ۱۶۸۸
- ۹۷ ۶. از حقوق تا مقررات، ۱۷۰۲ - ۱۶۸۹
- ۱۱۱ ۷. از عقاید تا نتایج
- ۱۲۳ پسگفتار: از انگلستان تا جهان
- ۱۲۷ یادداشت‌ها
- ۱۳۱ برای مطالعه بیشتر
- ۱۳۳ آثار مرجع
- ۱۳۷ نمایه

رویدادهای مهم در تاریخ انقلاب باشکوه

| ۱۶۴۰ | ۱۶۲۰ | ۱۶۰۰ | ۱۵۸۰ | ۱۵۶۰ | ۱۵۴۰ | ۱۵۲۰ | ۱۵۱۷ |
|------|------|---|------|--|------|------|--|
| | | ۱۶۶۲-۱۶۶۵ | | ۱۶۴۲ | | | ۱۵۱۷ |
| | | مجموعه قوانین کپلریندن کاتولیکها و مخالفان را مجازات می‌کند | | چارلز اول سربازان را به مجلس عوام می‌برد؛ جنگ داخلی بین کولیرها و راونده‌ها آغاز می‌شود | | | اصلاحگری: مارتین لوتر از کلیسای کاتولیک می‌گسلد |
| | | ۱۶۶۵ | | ۱۶۴۶ | | | ۱۵۳۲ |
| | | طاعون خیارکی شصت و هشت هزار نفر را در لندن می‌کشد | | راونده‌ها در جنگ داخلی پیروز می‌شوند | | | هنری هشتم از کلیسای کاتولیک می‌گسلد |
| | | ۱۶۶۶ | | ۱۶۴۸ | | | ۱۵۶۶ |
| | | آتش‌سوزی مرکز لندن را نابود می‌کند | | ارتش پارلمان را تصفیه و پارلمان دنباله را ایجاد می‌کند | | | الیزابت اول با انتشار «۳۹ ماده» به کلیسای انگلیکان رسمیت می‌بخشد |
| | | ۱۶۷۰ | | ۱۶۴۹ | | | ۱۶۰۳ |
| | | چارلز دوم معاهده دوور را با لوئی چهاردهم امضا می‌کند | | محاکمه و اعدام چارلز اول؛ انگلستان تحت حاکمیت آلبور کرامول حکومت مشترک‌المنافع را اعلام می‌کند | | | درگذشت الیزابت اول؛ جیمز اول شاه می‌شود |
| | | ۱۶۷۳ | | ۱۶۵۶-۱۶۵۷ | | | ۱۶۰۴ |
| | | پارلمان «قانون آزمون» را تصویب می‌کند که کاتولیکها را از ورود به مشاغل دولتی یا نظامی باز می‌دارد | | پیرایشگران قوانین اخلاقی سختگیرانه‌ای وضع می‌کنند | | | کنفرانس هم‌تن کورت: جیمز دستور ترجمه جدید کتاب مقدس را صادر می‌کند |
| | | ۱۶۷۸ | | ۱۶۵۸ | | | ۱۶۲۵ |
| | | بدگمانی در مورد توطئه کاتولیکها بر ضد چارلز دوم | | درگذشت آلبور کرامول؛ ارتش زمام امور را به دست می‌گیرد | | | درگذشت جیمز اول؛ چارلز اول شاه می‌شود |
| | | ۱۶۸۵ | | ۱۶۶۰ | | | ۱۶۴۰ |
| | | درگذشت چارلز دوم؛ برادرش شاه جیمز دوم می‌شود؛ دو شورش بر ضد جیمز دوم شکست می‌خورد | | پرنس چارلز با عنوان شاه چارلز دوم بازمی‌گردد | | | پیوریتن‌ها (پیرایشگران) بر پارلمان مسلط می‌شوند |

۱۶۶۰ ۱۶۸۰ ۱۷۰۰ ۱۷۲۰ ۱۷۴۰ ۱۷۶۰ ۱۷۸۰ ۱۷۸۹

۱۶۸۷

جیمز دوم برای مجازات دشمنان از دادگاه کمیسیون عالی استفاده می‌کند؛ جیمز «اعلامیه اغماض» خود را منتشر می‌کند

۱۶۸۸

ژوئن: هفت اسقف انگلیکان به خاطر بیانیه تحریک‌آمیز محاکمه و تبرئه می‌شوند

ژوئیه: رهبران پروتستان از پرنس ویلیام امیر اورانژ دعوت می‌کنند که به انگلستان حمله کند

۵ نوامبر: ویلیام به انگلستان حمله می‌کند و در توری در کورنوال از کشتی پیاده می‌شود

۱۵ نوامبر: ارل (امیر) دانسی یورکشایر را می‌گیرد

۱۶ نوامبر: سربازان جیمز از خدمت می‌گریزند

۱۹ نوامبر: جیمز از پا می‌افتد

۱۲ دسامبر: جیمز می‌کوشد به فرانسه بگریزد و انگلستان را بدون حکومت رها می‌کند، اما دستگیر می‌شود؛ در لندن آشوب برپا می‌شود

۱۸ دسامبر: ویلیام وارد لندن می‌شود

۲۱ دسامبر: جیمز شبانه غیبش می‌زند و به فرانسه می‌رود

۱۶۸۹

پارلمان قراردادی در ۲۲ ژانویه تشکیل جلسه می‌دهد؛ در فوریه ویلیام و مری اعلامیه حقوق را می‌پذیرند و به عنوان شاه و ملکه تاجگذاری می‌کنند؛ اسکاتلند در ماه مه ویلیام و مری را به عنوان شاه و ملکه می‌پذیرد؛ جان لاک دو رساله درباره حکومت را منتشر می‌کند

۱۶۸۹-۱۷۰۲

«مقررات انقلاب» رابطه خانواده سلطنتی و پارلمان را باز تعریف می‌کند

۱۶۹۴

درگذشت مری دوم

۱۷۰۲

درگذشت ویلیام سوم

۱۷۷۶

انقلاب آمریکا

۱۷۸۹

انقلاب فرانسه

کشمکش بر سر قدرت و آزادی مذهبی

انقلاب باشکوه طی ماه‌های آخر ۱۶۸۸ و اوایل ۱۶۸۹ در انگلستان صورت پذیرفت. این انقلاب را از آن جهت باشکوه می‌نامند که بدون هیچ نبردی پیروز شد و شکل دموکراتیک‌تر حکومت جای شاه مستبد و بی‌رحمی را که سرنگون شده بود گرفت. شاه جیمز دوم، که مایل نبود با پارلمان کار کند و قوانین انگلستان را زیر پا گذاشته بود، از کشور گریخت، و این هنگامی بود که پرنس ویلیام (از اورانژ) داماد جیمز، با موفقیت به انگلستان حمله کرده بود. پارلمان از پرنس ویلیام خواسته بود حمله و به بازگشت قدرت برحق قانونگذاری کمک کند.



هنگامی که پرنس ویلیام به ساحل انگلستان رسید، رهبران پارلمان و ارتش انگلستان طرف ویلیام را گرفتند. کمی پس از آن، پارلمان تاج و تخت را به ویلیام و همسرش مری، دختر جیمز دوم، پیشنهاد کرد، به این شرط که آن‌ها با پارلمان کار کنند. این انقلاب تغییراتی دائمی در حکومت و جامعه انگلستان به بار آورد و تأثیرش از سواحل انگلستان بسیار فراتر رفت.

انقلاب باشکوه، گرچه کوتاه و بدون شور و هیجان بود، نقطه اوج رخدادهایی بود که نخستین

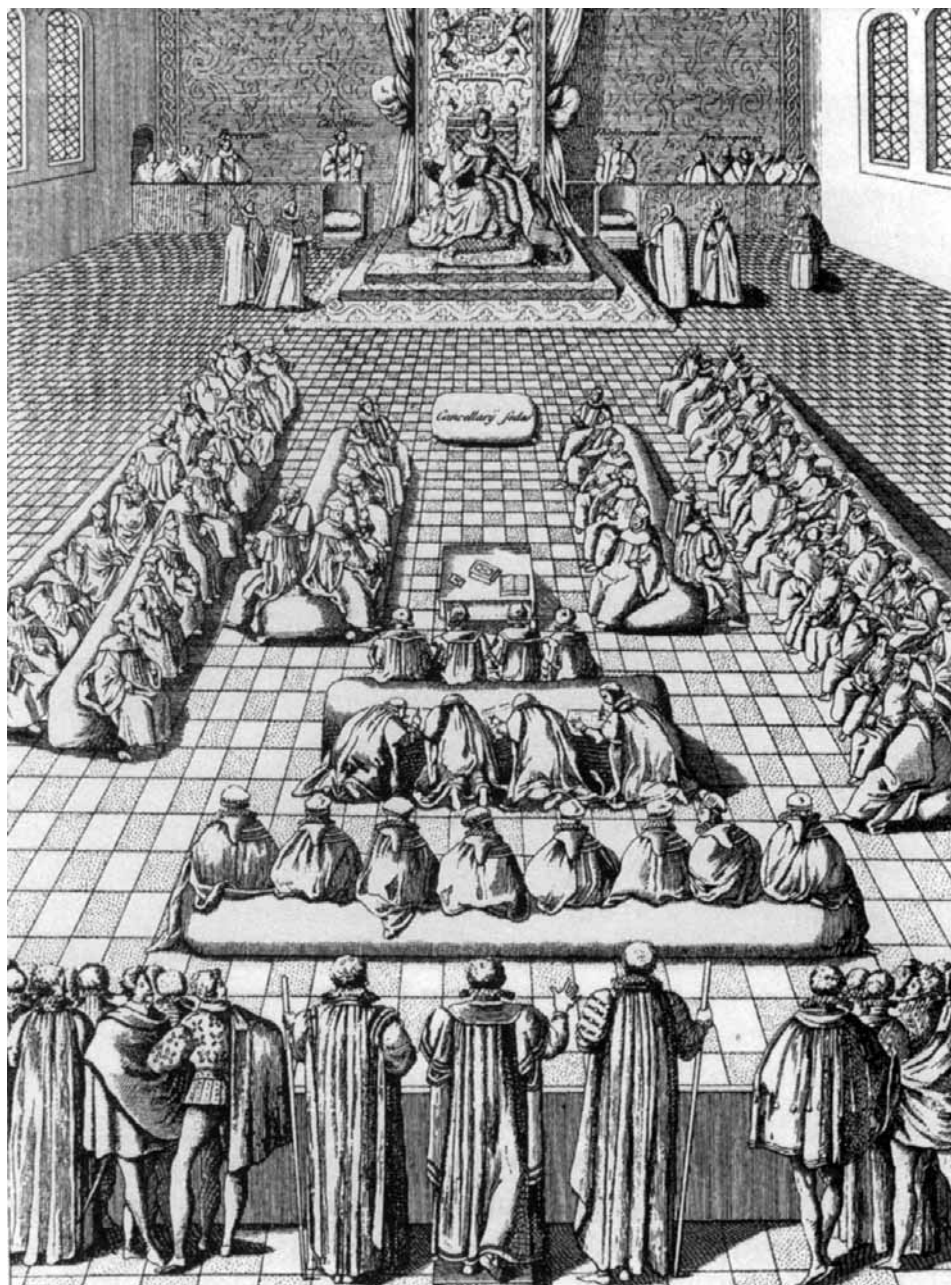
انقلاب باشکوه به حکومت استبدادی شاه جیمز دوم پایان داد و شکل دموکراتیک‌تر حکومت را برای انگلستان به ارمغان آورد.

دموکراسی مدرن را پی‌ریزی کرد. پارلمان انگلستان و پادشاهان به مدت یک قرن بر سر موضوع‌هایی چون قدرت و مذهب به شدت درگیر بودند تا این‌که رهبران، خسته از درگیری و خونریزی، از درگیری دست کشیدند و حکومت تازه‌ای برپا داشتند که در جهت سازش و وحدت کار کند. انقلاب باشکوه به‌عنوان نماد سرآغازی نو که از پی زوال سنت‌های کهنه سر برآورد دارای اهمیت است. دوره فرمانروایی شاهان خاندان استوارت نمایانگر درگیری‌های داغی است که فرمانروایی هر کدام را یکی پس از دیگری با ناکامی روبرو ساخت. بیرون کشیدن دموکراسی از درون حکومت پادشاهی نه آسان بود و نه بدون درد. پَر و بال دادن به رواداری (تساهل) مذهبی از میان ترس و نفرت نیز به همان اندازه دشوار و دردناک بود. برای رهبرانی که عهده‌دار این تغییرات بودند هیچ دموکراسی مدرنی به‌عنوان الگو و راهنما وجود نداشت؛ آن‌ها پیشگام بودند.

پادشاهی خاندان تئودور

حکومت انگلستان در آغاز قرن هفدهم پادشاهی مشروطه بود. بر کشور پادشاه خودکامه‌ای فرمانروایی می‌کرد که مادامی که از قانون اساسی، مجموعه قوانین کشور، پیروی می‌کرد قدرتش مشروط و محدود نبود. گمان می‌رفت قدرت پادشاه خودکامه از حق الهی ناشی می‌شود که در ابتدا به پادشاهان باستانی کتاب مقدس قدرت بخشیده بود و حق فرمانروایی طی صدها نسل منتقل شده بود. از سال ۱۴۸۵ پادشاهان انگلستان از اعضای خاندان تئودور بودند. تئودورها عمدتاً قدرتشان را خردمندان به‌کار برده بودند. الیزابت اول، آخرین فرمانروای تئودور، که از سال ۱۵۵۸ تا ۱۶۰۳ حکومت کرد، به خاطر مهارت سیاسی و سخاوتمندی‌اش از احترام بین‌المللی و محبت اتباعش برخوردار بود. پس از درگذشت او، دودمان تازه‌ای، سلسله استوارت، بر انگلستان حکومت کردند. فرمانروایی این چهار پادشاه استوارت به انقلاب باشکوه انجامید.

استوارت‌ها، برخلاف پادشاهان پیشین، با پارلمان، مجمع قانونگذاری‌ای که کارکردی تقریباً شبیه کنگره آمریکا داشت، از در مناقشه برآمدند. پارلمان دارای دو مجلس است: مجلس عوام، شبیه مجلس نمایندگان آمریکا، که اعضای نماینده حوزه‌های انتخاباتی در سرتاسر کشورند. و مجلس اعیان (یا لُردها)، که گرچه شبیه سنای آمریکاست، به اعضای طبقه بالا محدود می‌شود. پارلمان امروزه قانونگذاری می‌کند و امور مالی بریتانیای کبیر را هدایت می‌کند، درست همان نقشی که کنگره در آمریکا برعهده دارد. اما در دوره الیزابت



از آنجا که الیزابت اول ملکه‌ای محبوب و بسیار مورد وثوق بود، پارلمان به او اجازه می‌داد پول کشور را هر طور می‌خواهد هزینه کند، هر چند آن‌ها می‌دانستند او دارد بدهی هنگفتی به بار می‌آورد و وضعیت بد اقتصادی انگلستان را باز هم بدتر می‌کند.

در آغاز قرن هفدهم، پارلمان تنها زمانی تشکیل جلسه می‌داد که الیزابت آن را فرا می‌خواند تا بودجهٔ بیش‌تری را برای تأمین مالی امور شخصی او و پرداخت‌های مربوط به نیازهای کشور در اختیارش بگذارد. پارلمان به‌ندرت در امور کشور دخالت می‌کرد چون اطمینان داشت که پادشاه با موفقیت به اجرای این امور می‌پردازد. اما، در دورهٔ استوارت‌ها، پارلمان و پادشاهان بر سر قدرت و پول با یکدیگر وارد کشمکش شدند.

بنابراین، فرمانروایی شاهان استوارت نظام حکومتی سنتی انگلستان را به نحوی مورد آزمایش قرار داد که مدت‌ها بود با چنین آزمونی مواجه نشده بود. در سال ۱۲۱۵ ماگنا کارتا، قانون اساسی اولیهٔ انگلستان، مقرر داشته بود که قانون فراتر از حکومت شاهان است. پادشاهی را که قوانین کشور را زیر پا می‌گذاشت می‌شد به زور به پیروی از قانون واداشت. از آن‌جا که الیزابت اول ملکه‌ای خیرخواه و نسبت به مردمش متعهد و دلسوز بود، در دورهٔ فرمانروایی‌اش مشکلی پیش نیامد. اما زمانی که شاهان استوارت به‌گونه‌ای عمل کردند که انگار حق الهی آن‌ها اجازه می‌دهد که فراتر از قانون عمل کنند، پارلمان برای مجبور کردن آن‌ها به پیروی از قوانین نقش فعال‌تری برعهده گرفت. جیمز دوم، چهارمین شاه استوارت، آشکارا از محدودهٔ اختیارات خود فراتر رفت و قوانین کشور را زیر پا گذاشت؛ پارلمان احساس کرد ناگزیر است بر اساس ماگنا کارتا این وضعیت را اصلاح کند. از پی آن بود که انقلاب باشکوه صورت پذیرفت.

افزون بر کشمکش‌ها بر سر قدرت و قانون، وضعیت اقتصادی انگلستان ناسازگاری‌های بیش‌تری به بار آورد. حکومت انگلستان در دورهٔ الیزابت اول بدهی به بار آورد. الیزابت پول زیادی صرف قوی نگه داشتن کشور و راضی نگه داشتن اتباعش کرده بود، اما درآمدهای مالیاتی‌اش بسیار اندک بود. در نتیجه املاک خالصه (زمین‌های متعلق به خاندان سلطنتی) را به فروش رسانده بود تا هزینه‌هایش را پرداخت کند. از آن‌جا که الیزابت محبوب بود، پارلمان نمی‌توانست هزینه‌هایش را محدود کند، هر چند اعضا می‌دانستند که بدهی دارد رو به افزایش می‌گذارد. هنگامی که جیمز اول به پادشاهی رسید این بدهی را به ارث برد، اما او از محبوبیت کم‌تری برخوردار بود و کم‌تر می‌توانست پارلمان را راضی کند که پول‌های اضافی، به ویژه برای هزینه‌های شخصی، در اختیارش بگذارد. نداشتن پول جیمز اول و شاهان استوارت پس از او را مجبور می‌کرد برای به دست آوردن آن مدام به پارلمان مراجعه کنند. علاوه بر این، بدهی تغییرات اجتماعی را ناگزیر می‌ساخت. شاه و اشراف قدرت اقتصادی خود را از دست داده بودند چون بدهی کلانی داشتند؛ و چون ملکه زمین‌ها را

فروخته بود، ثرویشان را نیز از دست داده بودند. طبقه رو به رشد اعیان، مرکب از زمینداران کوچک، این زمین‌ها را می‌خریدند و به تدریج پول می‌اندوختند. ثروت این طبقه محرک کسب و کار و تجارت بود و به طبقه متوسط رو به رشد (مرکب از کسبه و بازرگانان) پُر و بال می‌داد. همین که طبقات اعیان و متوسط ثروتمندتر شدند، اعضایشان خواستار نقش بیش‌تری در حکومت بر کشور شدند. آن‌ها دیگر رضایت نمی‌دادند که شاهی با تمایلات شخصی بی‌حد و مرز یا اشرافیتی که پاسخگوی نیازهای او بود بر منافعی حاکم باشند.

اما مناقشات مذهبی بیش از هر موضوع دیگری در این قرن هیجانی‌ترین احساسات را برانگیخت و تعداد بیش‌تری از مردم را تحت تأثیر قرار داد. این مناقشات مذهبی در جنبش اصلاحگری ریشه داشتند، که در سال ۱۵۱۷ آغاز شده بود. مارتین لوتر، کشیش آلمانی، جنبش اصلاح دینی را آغاز کرد که به سرتاسر اروپا گسترش یافت. پیروان او از کلیسای کاتولیک گسستند و آیین پروتستان را برپا داشتند. اصلاحگران به سلسله‌مراتب پُر طول و تفصیل کاردینال‌ها، اسقف‌ها، و کشیش‌ها که بر کلیسای کاتولیک حاکم بود معترض بودند و عقیده داشتند که افراد می‌توانند از طریق کتاب مقدس به رستگاری شخصی دست یابند. یک رویداد مهم دیگر گسست از کلیسای کاتولیک در انگلستان بود. در سال ۱۵۳۲ هنری هشتم، پادشاه سلسلهٔ تئودور و پدر الیزابت اول، تمام پیوندها را با کلیسای کاتولیک انگلستان و پاپ در رُم گسست و خود را رئیس کلیسا اعلام کرد. این اقدام مذهب دولتی تازه‌ای را در انگلستان برقرار کرد: کلیسای پروتستان انگلستان یا مذهب انگلیکان. سبب این اقدام هنری هشتم این بود که پاپ از تصویب درخواست شاه برای طلاق دادنِ همسرش کاترین، که وارث مذکری برای تاج و تخت نژاده بود، خودداری می‌کرد. هنری هشتم، در مقام پادشاه خودکامه و رئیس کلیسا، آزاد بود که قواعد خودش را پدید آورد و به این ترتیب با آن بولین ازدواج کرد.

اصلاحگری به جنبش اعتراضی دیگری نیز در انگلستان منجر شد. کسانی که احساس می‌کردند کلیسای انگلیکان در ساختار و مناسکش بیش از اندازه شبیه کلیسای کاتولیک است از آن گسستند و آیین پیوریتن (پیرایشگری) را برپا داشتند. در پایان دورهٔ فرمانروایی الیزابت، کاتولیک‌های باقی‌مانده، انگلیکان‌ها، و پیوریتن‌ها غالباً با یکدیگر در تعارض جدی بودند.

سرانجام، و نامحسوس‌تر از سایر موارد، نگرش فکری متفاوتی بود که داشت پدیدار می‌شد. در گذشته اکثر مردم پدیده‌ها و رخدادها را بر اساس اعتقادات مذهبی خود توضیح

می دادند. حوادث روزمره بخشی از تقدیر الهی تلقی می شد. اما دیدگاه‌های جدیدی به ویژه در دانشگاه‌ها داشت شکل می گرفت. در نیمه دوم قرن هفدهم افراد تحصیل کرده بر خردورزی و مشاهده به مثابه ملاک‌های واقعیت، یا حقیقت، تأکید می کردند. این تحولات بر عرصه سیاست انگلستان اثر گذاشت.

مقررات

در دوره آخرین شاه سلسله استوارت تعارض‌ها به نقطه حادّی رسید و احساسات بر سر این موضوعات چنان به غلیان آمد که رهبران پارلمان از این می ترسیدند که جنگ داخلی در بگیرد. رهبران انگلستان و پرنس ویلیام، با درآمیزی برنامه ریزی دقیق و تصمیم‌های جسورانه، در سال ۱۶۸۸ انگلستان را به انقلاب باشکوه هدایت کردند. انقلاب به تصویب تعدادی قوانین در رابطه با امور مالی، ارتش، مذهب، و قدرت انجامید. این قوانین، که در مجموع «مقررات» (Settlement) نام گرفت، حکومت از نو سازمان یافته‌ای را پایه گذاری کرد



که تا به امروز به انگلستان خدمت کرده است. این «مقررات» نهادها و روال‌های تازه‌ای را نیز برای بهبود و حفظ حکومت نمایندگی به وجود آوردند. انقلاب و مقررات آن برای انگلستان بیش از دو سده صلح و آرامش داخلی به ارمغان آورد. بدون جنگ و درگیری، کشور به یک امپراتوری وسیع ثروتمند و قدرتمند تبدیل شد.

تاریخدان بریتانیایی جورج مکولی تیرولیان بر این نظر است که خردمندان به‌تر از

هنرمندی پیاده شدن پرنس ویلیام را به خاک انگلستان به تصویر کشیده است، رخدادی که انقلاب باشکوه را به اوج خود رساند.

باشکوه می‌تواند مُعرف این انقلاب باشد. موریس اشلی دیگر تاریخدان بریتانیایی اهمیت انقلاب باشکوه را این‌طور خلاصه می‌کند:

«انقلاب باشکوه» سال ۱۶۸۸ رویدادی سرنوشت‌ساز در تاریخ اروپای مدرن و نیز تاریخ جهان انگلیسی‌زبان بود؛ چرا که سرشت حکومت انگلستان را تغییر داد، به یک فلسفه سیاسی اعتبار بخشید، و به پیدایش نوعی موازنهٔ قدرت در میان ملت‌ها کمک کرد.... به‌طور سنتی این انقلاب را گامی در جهت جلوگیری از خدشه وارد شدن بر قانون اساسی و در برابر تلاش بی‌شرمانه و نفرت‌انگیز برای دستکاری آن، و تأیید مجدد آزادی‌های مردم انگلستان، پس از اعمال قدرت خودسرانه و عنان‌گسیختهٔ یک پادشاه، معرفی کرده‌اند.... اما در نظر دیگر تاریخدانان قرن بیستم به صورت یک «انقلاب قابل احترام» نمایان شده است!

این انقلاب، هر صفتی که برای توصیفش به کار رود، به خاطر عاری از خشونت بودنش، مدت کوتاهش، و سهمش در پی‌ریزی دموکراسی نامعمول بود.

از سازگاری تئودور تاناسازگاری استوارت، ۱۶۴۰-۱۶۰۳



در دوره فرمانروایی ملکه الیزابت اول، که فرمانروایی نیکخواه و محبوب بود، مردم انگلستان در سازگاری نسبی زندگی می‌کردند.

حدود پنجاه سال سلطنت ملکه الیزابت اول مورد رضایت مردم انگلستان بود. او رهبری زبردست بود و دولتمردانش را ترغیب می‌کرد که با توجه و علاقه شدید نسبت به مردم حکومت کنند. می‌دانست چگونه محبوب باشد و احساسات مردم را در اختیار گیرد. نمایش‌های بزرگ و پُر زرق و برق را با تماس‌های شخصی درهم می‌آمیخت. برای مثال، در سفرهای سیاحتی پُرشکوه به نواحی روستایی، با ماهی‌فروشان شوخی می‌کرد، معلم آواز روستا را می‌ستود، و از بازیگرانی که به افتخار او برنامه اجرا می‌کردند تشکر می‌کرد و کاری می‌کرد که هر کدام محبت خاص او را احساس کنند.

الیزابت، علاوه بر محبوبیت شخصی بسیارش، از امتیاز

فرمانروایی بر اتباعی برخوردار بود که سنت‌ها و سلسله‌مراتب اجتماعیشان مدتی طولانی ثابت باقی مانده بود. انگلستان کشوری بود با روستاها، شهرهای کوچک، و یک شهر بزرگ،

یعنی پایتختش لندن، که حدود دویست هزار نفر جمعیت داشت. جامعه‌ای بود که طبقات اجتماعی ثابت خود را بر پایه میراث خانوادگی و زمینداری پذیرفته بود. اشرافش هم از نام‌خانوادگی برخوردار بودند و هم از مالکیت زمین‌های بزرگ. مالکان بزرگ صاحب زمین‌های وسیعی بودند و می‌توانستند پانزده - شانزده خدمتکار در اختیار داشته باشند، در حالی که خرده مالکان زمین کم‌تر و تنها یکی - دو خدمتکار داشتند که در کار کشاورزی کمکشان می‌کردند. دهقانان و خدمتکاران هیچ نداشتند و برای کشاورزان زمیندار و اشراف ثروتمند کار می‌کردند. نظم اجتماعی مبتنی بر اصول پدرسالارانه بود، یعنی حرف پدر برای همسر و فرزندانش حکم قانون را داشت. این نظم اقتصادی و اجتماعی سنتی برای مردم شهرها و روستاها ثبات به همراه داشت.

راهبردهای الیزابت برای حفظ قدرت

الیزابت از محبوبیت و رضامندی مردم برای فرمانروایی خودکامانه بر انگلستان استفاده می‌کرد. او اعلام می‌کرد که پادشاه در همه امور فرمانروای عالی است. روحانیون، حقوقدانان، آموزگاران، فارغ‌التحصیلان دانشگاه، و قضات - همه کارکنان کلیسا و دولت - می‌بایست، ضمن ادای سوگند، به نقش عالی پادشاه اذعان می‌کردند. الیزابت برای کسب تکیه‌گاه اضافی برای قدرت خود، از مذهب در خدمت مقاصد سیاسی‌اش استفاده می‌کرد. از آن‌جا که فکر می‌کرد کلیسای دولتی بیش‌تر متضمن ثبات اجتماعی خواهد بود، کلیسای انگلیکان را کلیسای رسمی انگلستان اعلام کرد و دستور داد آیین انگلیکان در همه شهرها، شهرک‌ها و روستاها به اجرا درآید. او این ساختار را تحمیل کرد، هر چند که آزادی کاتولیک‌ها را نمی‌پذیرفت و پیوریتن‌ها را تحت پیگرد و آزار قرار می‌داد. او آیین عشای ربانی کاتولیکی را ملغی ساخت و از همه مردم انگلستان خواست در مراسم عبادی روز یکشنبه کلیسای انگلیکان حضور یابند یا برای تهیستان صدقه بپردازند. کتاب عبادت همگانی را، که کتاب نماز، مناسک، و عبادات مذهبی بود، عرضه داشت و آن را به قانون عبادت مذهبی تبدیل و همه مناسک مذهبی دیگر را ممنوع ساخت. او همچنین یک ارگان حکومتی به نام «دادگاه کمیسیون عالی» تشکیل داد تا در همه امور مذهبی تصمیم‌گیری کند و انتصاب همه مقامات کلیسایی را عهده‌دار شود. برای کنترل همه روحانیون انگلستان یک اعتقادنامه رسمی به وجود آورد که «۳۹ ماده» نام داشت و نظام اعتقادی انگلیکان را توضیح می‌داد. از آن‌جا که الیزابت اختلاف عقیده مذهبی را شورش و تمرد سیاسی تلقی می‌کرد، کاتولیک‌ها،

که بیش از نیمی از کل جمعیت را شامل می‌شدند، در صورت نافرمانی بازداشت و اعدام، تبعید، یا جریمه می‌شدند. اما اکثر کاتولیک‌ها، علی‌رغم میل خود، از قوانین تبعیت می‌کردند.

در اواخر سلطنت الیزابت سه آیین مذهبی - کاتولیسیسم، انگلیکانیسم، و پیوریتنیسم - بر سر عقایدشان در ستیز و درگیر سیاست بودند. پیوریتن‌ها (پیرایشگران) نماینده اقلیت گسترده و پرهیاهو در کلیسای انگلیکان بودند. نامشان از آن‌جا ناشی می‌شد که می‌خواستند، با ساده‌سازی مناسک عبادی مقرر شده در کتاب عبادت همگانی و با کاهش اختیارات اسقف‌های برگزیده «دادگاه کمیسیون عالی»، کلیسای انگلیکان را پیرایش کنند. پیوریتن‌ها کتاب عبادت همگانی را کتابی می‌دانستند که از میان «تل زباله کاتولیکی» دستچین شده، چرا که به گمان آن‌ها، مانند مناسک کاتولیکی، برای ارتباط فرد مسیحی با خداوند تشریفات بیش از اندازه‌ای قائل بود. پیوریتن‌ها همچنین عقیده داشتند که افراد حق دارند خودشان کتاب مقدس را بر اساس قرائت خودشان تفسیر کنند. الیزابت اول، که از عقاید پیوریتن‌ها بیش از مناسک کاتولیکی منزجر بود، اسقف‌های انگلیکان را ترغیب کرد که جلوی نشر جزوه‌های آن‌ها را بگیرند و پیوریتن‌ها را در کلیسا ساکت کنند. گرچه پیوریتن‌ها سرکشی نکردند، اما تبلیغات سیاسی بر ضدشان باعث شد بسیاری از آن‌ها به هلند و آمریکا کوچ کنند.

ورود جیمز اول

در سال ۱۶۰۳ ملکه الیزابت اول درگذشت، بی‌آنکه وارثی از خود برجا بگذارد. بنابراین پارلمان جیمز ششم پادشاه اسکاتلند را فراخواند تا با نام جیمز اول پادشاه انگلستان شود. او سلطنت خود را با چند عامل بازدارنده آغاز کرد. او از پی‌ملکه‌ای محبوب آمده بود، اما از جاذبه او برخوردار نبود و چون اسکاتلندی بود از آداب و رسوم اجتماعی انگلستان چیز زیادی نمی‌دانست. او همچنین با بدهی کلان و ارتش ضعیف برجا مانده از دوره الیزابت مواجه بود. و در گرماگرم منازعات مذهبی وارد شده بود. با وجود این، هیچ تلاشی برای نگهداری پول یا جذب اتباعش نکرد. جیمز برای پرداخت بدهی‌ها و هزینه‌های شخصی‌اش، کمبود سهمیه خود را از پارلمان با فروش القابی نظیر گورد و لیدی به زمینداران ثروتمندی که فاقد القاب موروثی بودند جبران می‌کرد، عملی که موجب آزدگی و خشم اشراف می‌شد که می‌خواستند این القاب محدود بماند.



جیمز اول، که سلطنتش را با بدهی کلان و ارتش ضعیف آغاز کرد، با کشمکش‌های مذهبی رو به افزایش در سرتاسر انگلستان نیز روبرو شد.

جیمز که از دشمنی‌های مذهبی آگاهی داشت، خیلی دلش می‌خواست که به این دشمنی‌ها پایان دهد، اما بیش‌تر تلاش‌هایش ناکام ماند. او برای راضی کردن کاتولیک‌ها روابط با پاپ در رُم را از سر گرفت. این اقدام خشم انگلیکان‌ها و کاتولیک‌هایی را که گمان می‌کردند از شر مقررات مذهبی الیزابت خلاص خواهند شد برانگیخت. هنگامی که کاتولیک‌ها از کسب حقوق مورد انتظار خود بازماندند، عده‌ای نقشهٔ ربودن جیمز را کشیدند تا از او قول تساهل و رواداری بگیرند، اما این نقشه هیچ‌گاه عملی نشد.

جیمز به منظور کمک به پیوریتن‌ها کنفرانس هم‌تن کورت را در سال ۱۶۰۴ تشکیل داد تا بکوشد مقرراتی را که الیزابت وضع کرده بود تغییر دهد و برای روحانیون پیوریتن آزادی بیش‌تری فراهم

آورد. اما این اقدام باز هم خشم انگلیکان‌ها را برانگیخت و ریچارد بانکرافت، اسقف قدرتمند انگلیکان، از همه نمایندگان خواست «۳۹ ماده» را تأیید کنند. گرچه این کنفرانس در دستیابی به رواداری برای پیوریتن‌ها به جایی نرسید، جیمز در برآوردن یکی از تقاضاهای پیوریتن‌ها موفق شد و دستور داد ترجمهٔ تازه‌ای از کل کتاب مقدس انجام شود که از آن پس «متن مجاز» یا «کتاب مقدس شاه جیمز» نام گرفت. واضح است که جیمز شدت نفرت و رویارویی مذهبی را دست‌کم گرفته بود؛ پیوریتن‌ها از انگلیکان‌ها متنفر بودند و انگلیکان‌ها از پیوریتن‌ها، و هر دو از کاتولیک‌ها. با این حال، جیمز در مقام شاه جدید ناگزیر بود از قوانین پشتیبانی کند، و اجرای این قوانین بدین معنا بود که می‌بایست همه مخالفانی را که مقررات کلیسا را زیر پا می‌گذاشتند مجازات کند.

منش جیمز اول

دیوید هیوم تاریخدان قرن هجدهم در کتابش تاریخ انگلستان منش جیمز اول را شرح می‌دهد. «هنگامی که می‌کوشید با بی‌طرفی کامل حُسن نظر همهٔ همسایگانش را جلب کند، قادر نبود قدر و احترام هیچ‌یک را کاملاً حفظ کند. استعدادش قابل ملاحظه بود، اما بیش‌تر مناسب گفتگو در باب سخنان کلی و حکیمانه بود تا ادارهٔ امور پیچیده: قصد و نیتش موجه بود، اما بیش‌تر با ادارهٔ زندگی خصوصی سازگار بود تا حکومت پادشاهی. ظاهری ناخوشایند و رفتاری زُمخت و ناشیانه داشت، خصوصیتی که درخور احترام نبود.»

دست‌کم گرفتن عمق ناسازگاری‌های مذهبی از طرف جیمز با فقدان درک جامع او از سنت‌ها و آداب و رسوم انگلستان جور درمی‌آمد. در رفتارش از ظرافت و جذابیت چندانی برخوردار نبود و با اعضای مجلس عوام با لحنی پرخاشجویانه سخن می‌گفت. علاقه‌اش به مباحث نظری و رفتار نامناسبش با مردم لقب «خردمندترین ابله در عالم مسیحیت» را برایش به ارمغان آورد. به گفتهٔ تاریخدان موریس آشلی، «او می‌توانست یک نظریه را نقد کند، اما نمی‌توانست در مورد یک انسان داوری کند.»^۲ رفتار و ظاهرش از نظر انگلیسی‌ها جلف و از ظرافت و ادب به دور بود. هنگام راه رفتن پایش را روی زمین می‌کشید، خصیصه‌ای که باعث شد تاریخ‌نگاری نظر دهد که جیمز هنگامی که سوار اسب است ظاهر بهتری دارد. جیمز تمایل شدیدی به شکار داشت، ورزشی که انگلیسی‌ها با آن موافق بودند، اما او در شکار به همان اندازه افراط می‌کرد که در سایر لذت‌جویی‌هایش. با گذشت زمان، کم‌تر به امور حکومتی و بیش‌تر به سرگرمی‌های خودش می‌پرداخت. به حد افراط باده می‌نوشید و مهمانی‌های درباری‌اش بیش‌تر به عیاشی و هرزگی تبدیل می‌شد. در سال‌های آخر زندگی بدنش به خاطر افراط در خوردن غذاهای سنگین و نوشیدن مشروبات قوی دائماً رو به پیری می‌رفت و رفتارش ابلهانه‌تر می‌شد. به مردان جوان، به ویژه به فردی به نام رابرت کار، دلبستگی پیدا کرد. تاریخدان ویلیام مک‌الوی رفتار جیمز را در انتظار چنین توصیف می‌کند: در همه‌جا دست به گردن کار ظاهر می‌شد، ... به بافت لباس گرانبه‌ای که خود برایش انتخاب کرده و خریده بود عاشقانه دست می‌کشید، گونه‌هایش را نیشگون می‌گرفت و موهایش را صاف می‌کرد... کم‌تر کسی پیدا می‌شد که آن‌ها را مضحک و ناشایست نیافته باشد.^۳

جیمز اول از آغاز سلطنتش با پارلمان اختلاف داشت. پارلمان، که در دورهٔ الیزابت کم‌تر از

اختیاراتش استفاده کرده بود، اینک در پی کسب نظارت بیش‌تر بود. اعضای پارلمان، هنگامی که با شاه اختلاف نظر داشتند، بر حق خود در آزادی بیان پافشاری می‌کردند، خواستار اعمال نظر در سیاست مذهبی و خارجی بودند، و در نظر داشتند قانونگذاری را آغاز کنند. اما این خواسته‌ها به سرعت با برداشت جیمز از قدرت و اختیارات خودش برخورد پیدا می‌کرد. جیمز به حق الهی پادشاهان اعتقاد راسخی داشت. درست است که سنت از دیرباز به پادشاه اجازه داده بود بر اساس حق الهی حکومت کند، از اختیارات ویژه و انحصاری و موروثی‌ای استفاده کند که چون و چرایی در آن نباشد، برای امنیت حکومت به هر اقدام لازمی دست بزند، و دستور بازداشت هر کسی را که خطرناک می‌پندارد صادر کند، بدون آن‌که مراحل قانونی معمول طی شود، اما سنت اعضای پارلمان را نیز عادت داده بود که با ملاحظه و احترام با آن‌ها رفتار شود - دست کم با روی خوش و زبان دلنشین، و نه با تهدید و توهین، با آن‌ها برخورد شود. جیمز در یک سخنرانی در سال ۱۶۰۹ به پارلمان توهین کرد و خطاب به اعضای آن گفت درست همان‌طور که خدا از این قدرت برخوردار است که اتباعش را به میل خود بیافریند یا نابود سازد، پادشاه هم این اختیار را دارد که اتباعش را بسازد یا ویران کند، آن‌ها را بالا ببرد یا به زمین اندازد. جیمز عقیده داشت که اختیار زندگی یا مرگ اتباعش در دست اوست و او نه به مردم بلکه تنها در برابر خدا پاسخگوست.

پارلمان هم که از رفتار اجتماعی ناپسند شاه و از تکبر او خشمگین بود، جسورانه‌تر عمل کرد. پول را از پادشاه دریغ کرد و خواستار آن شد که شاه روش‌های سنتی کسب درآمد برای خودش را منسوخ کند. پارلمان همچنین با علنی کردن مذاکراتش بر اساس آزادی بیان، بر قدرتش افزود. رئیس پارلمان، برخلاف روال گذشته، به جیمز اطلاع داد که تنها پارلمان می‌تواند به تصویب قوانین بپردازد. پارلمان تحت کنترل انگلیکان‌ها، در رویارویی‌ای مستقیم با تمایل جیمز به کم‌اهمیت جلوه دادن مناقشات مذهبی، قوانین ضد کاتولیکی را تشدید کرد و کاتولیک‌ها را از اشتغال به حرفه حقوق و پزشکی منع کرد، سفر بیش از هشت کیلومتر از خانه را برایشان ممنوع ساخت، و آن‌ها را ملزم کرد که سوگند یاد کنند که اختیار پاپ را در مورد عزل فرمانروایان قبول ندارند. تا سال ۱۶۱۸، عمدتاً در نتیجه اقدامات پارلمان، بیش از بیست کشیش اعدام شدند و هزاران کاتولیک به زندان افتادند. به روایت تاریخدانان آریل و ویل دورانت، «مجلس با بی‌اعتنایی جسورانه به حق الهی جیمز، حقوق و اختیارات خودش را مشخص کرد.»^۴

جیمز نیز متقابلاً از اقدامات پارلمان رنجیده‌خاطر شد و کوشید با استفاده از روش‌های قدرت‌نمایی خودش بر پارلمان غلبه کند. او خواستار آن شد که پارلمان تنها هنگامی که او می‌خواست پولی تأمین شود تشکیل جلسه دهد و هنگامی که او از آنچه رخ می‌داد خوشش

نمی‌آمد پارلمان را موقتاً تعطیل کند. او به ولخرجی‌های خود در جهت سرگرمی و لذت‌جویی ادامه داد. وقتی پارلمان از تأمین پول برای او امتناع کرد، او از شهروندان ثروتمند وام گرفت و بر بدهی‌اش افزود. هر چند مجلس عوام قوانین سختگیرانه‌ای در مورد مناسک و مشارکت مذهبی تصویب کرده بود، جیمز از اجرای آن‌ها سر باز زد. فضای ستیزه‌جویانه‌ای بین جیمز و پارلمان پدید آمده بود.

پارلمان می‌خواست امور خارجی را در اختیار گیرد، اما سیاست خارجی به دست جیمز افتاد، که کم‌تر ابتکار عملی به خرج داد. جیمز، که صلح را ترجیح می‌داد و فاقد جاه‌طلبی برای تسلط بر ملل دیگر بود، انگلستان را از جنگ دور نگه داشت، و در نتیجه کشور رو به رونق و شکوفایی رفت. او کوشید اتحاد قوی‌تری بین انگلستان و اسکاتلند به وجود آورد، اما پارلمان انگلستان، که نسبت به اسکاتلندی‌ها نظر منفی داشت، این نقشه را با شکست روبرو ساخت. جیمز بیش‌تر تلاش خود را در سیاست خارجی به تشکیل اتحاد با اسپانیا معطوف کرد که کشوری کاتولیک بود. با توجه به رویکرد موافق مخفیانه‌اش نسبت به کاتولیک‌ها، می‌توانست از حمایت یک کشور کاتولیک برخوردار شود. اما هدف مستقیمش از اتحاد با اسپانیا، ترتیب دادن ازدواج پسرش، پرنس چارلز، با پرنسس اسپانیایی، ماریا، خواهر فیلیپ چهارم، بود. اما دو پادشاه بر سر شرایط این ازدواج به توافق نرسیدند و این نقشه شکست خورد. تماس او با اسپانیا، گرچه ناموفق، باعث شد که رهبران انگلیسی به نظر مساعد جیمز نسبت به کاتولیک‌ها آشکارا بدگمان شوند.

زوال جیمز اول

طی ده سال بین ۱۶۱۱ و ۱۶۲۱، که جیمز می‌کوشید بدون پارلمان بر انگلستان حکومت کند، او و سلطنتش رو به زوال رفت. طی این مدت همسرش درگذشت و سلامت و عقلش رو به زوال رفت. خود را با تجملات، مهمانی‌های بی‌بندوبار، و بازی‌های خردکی و مستانه مشغول می‌کرد. بدهی‌هایش افزایش یافت، و فاقد سیاستی منسجم در داخل یا خارج بود. پس از تلاش برای ازدواج پسرش با ماریا، شاهزاده خانم اسپانیایی، بیش از همیشه شبیه ابله‌ها به نظر می‌رسید. در سال ۱۶۲۱ که پارلمان تشکیل جلسه داد، مجلس عوام از تأمین پول بیش‌تر برای او خودداری کرد. جیمز طی سه سال آخر به سرعت تحلیل رفت. با آن‌که همچنان به خوش‌گذرانی مشغول بود، به تشنج، حملات غش، و گریه‌های نوبتی دچار شده بود. او سرانجام در ۲۷ مارس ۱۶۲۵ درگذشت.

تاریخ‌نگاران امروزی، با جلب توجه به دستاوردهای دیگری که صورت گرفت یا نشان

دادن درجه‌ای از همدردی نسبت به جیمز، با سلطنت او کم‌تر از خود پارلمان با سرسختی و تندی برخورد کرده‌اند. تاریخ‌نگاران در مجموع سلطنت او را دوران صلح و رفاه ارزیابی می‌کنند. به گفتهٔ تاریخدان موریس آشلی، «باید دورهٔ سلطنت او را در درجهٔ اول عصر شکسپیر و [فرانسیس] بیکن در اوج توان آن‌ها به یاد آوریم — و کشتی خوب می‌فلاور، که در ۱۶۲۰ با بارش که مهاجران پیوریتن بودند به سوی آمریکا راه گشود.»^۵ تاریخ‌نگاران آریل و ویل دورانت جیمز را شاهی بهتر از دیگرانی می‌دانند که «توان، جسارت، و بی‌باکی» بیش‌تری داشتند. «او نه فیلسوف بود نه ابله. فقط دانشوری بود که نقش فرمانروایی را بدون مناسبت به عهده‌اش گذاشته بودند، مردی صلح‌دوست در زمانه‌ای که سودای اسطوره و جنگ در سر داشت، مردی که کتاب مقدس شاه جیمز را به دیهیم فاتحان ترجیح می‌داد.»^۶

چارلز اول: دومین شاه استوارت

چارلز اول، پسر جیمز اول و پادشاه بعدی دودمان استوارت، از ۱۶۲۵ تا ۱۶۴۹ فرمانروایی کرد. چارلز اول، که تاج و تخت را در ۲۵ سالگی به ارث برده بود، بسیار بیش‌تر مطابق پسند اجتماعی انگلیسی‌ها رفتار می‌کرد. او، برخلاف پدرش، توجه چندانی به بزم و باده‌نوشی نداشت و زندگی عالمانه را ترجیح می‌داد. به روایت تاریخدانان آریل و ویل دورانت، در ریاضیات، موسیقی، و الهیات سرآمد بود، کمی یونانی و لاتین آموخت، و به فرانسه، ایتالیایی، و تا حدی اسپانیایی سخن می‌گفت. دلبستهٔ هنر بود، به گردآوری تابلوهای نقاشی می‌پرداخت، و از هنرمندان، شاعران، و موسیقیدانان حمایت می‌کرد. مشهور بود که پادشاهی مغرور و جذاب است و نشانهٔ آن را می‌توان در پُرتره‌هایی از او یافت که نقاش فلاندری وان دیک نقاشی کرده است. توماس باینگتون مکولی، تاریخ‌نگار قرن نوزدهم، در بارهٔ چارلز می‌گوید:

طبیعت به او فهمی به مراتب بهتر، اراده‌ای به مراتب قوی‌تر، و خُلق و خوبی به مراتب عمیق‌تر و استوارتر از پدرش داده بود.... انصاف نیست منکر شویم که چارلز برخی ویژگی‌های یک شه‌ریار خوب یا حتی بزرگ را دارا بود. نه مانند پدرش با دقت و صحت یک استاد، بلکه به سبک نجیب‌زادگان باهوش و تحصیل‌کرده می‌نوشت و سخن می‌گفت. سلیقه‌اش در ادبیات و هنر عالی، سلوکش با وقار و متین، هر چند نه بزرگوارانه، و زندگی خانوادگی‌اش بدون خدشه بود.^۷

تاریخدانان آریل و ویل دورانت چارلز را شاهی «تراژیک» می‌دانند که «مرد نسبتاً خوبی بود — پسری دوست‌داشتنی، و شوهری به شدت وفادار.»^۸



چارلز اول، که وان دیک او را به صورت پادشاهی موقر و جذاب به تصویر درآورده است. گرچه تحصیلات کلاسیک چارلز برای سلیقهٔ اجتماعی انگلیسی‌ها خوشایند بود، تمایلات کاتولیکی‌اش موجب بدگمانی انگلیسی‌های پیوریتن می‌شد.

الهی خویش برای حکومت مطلقه باور داشت؛ و بر این عقیده بود که شاه می‌تواند به وضع و اجرای قوانین پردازد، قوانین پارلمان را نادیده بگیرد، و بدون پارلمان حکومت کند. افزون بر آن، در زیر سلوک اجتماعی آراسته‌اش، ضعف‌های شخصیتی‌اش نمایان می‌شد. تاریخدان بریتانیایی موریس آشلی در مورد چارلز می‌گوید:

فقدان بصیرت و شوخ‌طبعی‌اش، تندی و خشونت معمولش و نارسایی‌های فکری‌اش در برابر طوفان‌های پیش‌رو حفاظ ضعیفی بودند. احساسات و تعصب راهنمایش بودند، حيله‌گر و دَم‌می بود، و معمولاً مشاورانی را دور خودش جمع می‌کرد که از توانایی چندانی برخوردار نبودند.^۹

چارلز، با وجود تحصیلات کلاسیک و شهرتش به عنوان شوهری وفادار، دارای ویژگی‌هایی بود که موجب بدگمانی می‌شد. انگلیسی‌ها، که نگران قدرت نظامی فرانسه بودند و از کاتولیسیسم فرانسوی نفرت داشتند، هنگامی که چارلز دو ماه پس از شاه شدنش با یک زن کاتولیک فرانسوی ازدواج کرد ناراحت شدند. ملکهٔ جدید او، هانریتا ماریا، دختر پانزده سالهٔ هانری چهارم پادشاه فرانسه بود. از آن گذشته، چارلز در داخل نسبت به کاتولیک‌ها رفتاری دوستانه‌تر از پدرش داشت، و مخالفتش با پیوریتن‌ها، که اینک سه چهارم کرسی‌های مجلس عوام را به دست آورده بودند، شدیدتر بود. او نیز مانند پدرش به حق

کاربرد قدرت مطلق از سوی شاه

توماس بابینگتون مکولی، تاریخ‌نگار قرن نوزدهم، در جلد اول کتابش تاریخ انگلستان شرح می‌دهد که چگونه چارلز اول از «تالار ستاره» و «دادگاه کمیسیون عالی»، ارگان‌های قضایی شاه، برای اعمال قدرت استفاده می‌کرد.

«در میان این دادگاه‌های مقتدر و بدنام شاخص‌ترینشان 'تالار ستاره' و 'کمیسیون عالی' بودند، که اولی دادگاه تفتیش عقاید سیاسی و دومی مذهبی بودند... تئودورها 'تالار ستاره' را تغییر شکل داده و 'کمیسیون عالی' را ایجاد کرده بودند... آن‌ها درنده‌خویی، خشونت، و نیروی شریانه‌ای را به نمایش می‌گذاشتند که در اعصار پیشین سابقه نداشت. حکومت قادر بود... بدون هیچ محدودیتی جریمه کند، به زندان بیندازد، شکنجه و مُثله کند. شورای جداگانه‌ای که در یورک مستقر بود... بی‌اعتنا به قانون، صرفاً به حکم اختیارات ویژه، از قدرت اعمال حاکمیت بی‌حد و حصر بر استان‌های شمالی برخوردار بود. همه این دادگاه‌ها اقتدار تالار وست مینستر [پارلمان] را خوار می‌شمردند و به چالش می‌کشیدند و هر روز به تعدی و تجاوز دست می‌آوردند... می‌دانیم... که در قلمرو پادشاهی به زحمت آدم برجسته‌ای یافت می‌شد که از خشونت و آزمندی 'تالار ستاره' تجربه شخصی نداشته باشد، و خود 'کمیسیون عالی' چنان عملکردی داشت که در کشور دیگر دوستی برایش باقی نمانده بود.»

کشمکش‌های چارلز با پارلمان

با توجه به شخصیت و منش چارلز، او می‌توانست رابطه سازگاری با یک پارلمان سنتی متشکل از اشراف انگلیکان داشته باشد. اما از آن‌جا که چارلز بر این عقیده‌اش اصرار می‌ورزید که دارای قدرت مطلقه است، و از آن‌جا که پیوریتن‌ها در مجلس عوام قدرتمندتر شدند، و از آن‌جا که مجلس اعیان در پی حفاظت از کلیسای انگلستان بود، کشمکش بر سر ثروت، قدرت، و مذهب شدت یافت و ناسازگاری‌ها به اوج رسید. به نظر می‌رسید هر کنش تازه‌ای واکنشی است نسبت به یک کنش سابق حریف، و هر بار ناسازگاری‌ها را گام به گام تشدید می‌کرد.

یک اختلاف بر سر حق پادشاه در فراخوانی و انحلال پارلمان بروز کرد. چارلز بین سال‌های ۱۶۲۵ و ۱۶۴۰ پنج پارلمان را فراخواند تا از آن‌ها بخواهد که وجوهات لازم را در اختیارش بگذارند. هنگامی که موفق نمی‌شد خواسته‌اش را به دست آورد، پارلمان را، گاهی



چارلز در رأس پارلمان تحت تسلط پیوریتن‌ها نشسته است. پس از کشمکش‌های متعدد بر سر قدرت، ثروت، و مذهب، چارلز پارلمان را منحل و برای یازده سال بدون پارلمان حکومت کرد.

تنها پس از چند ماه فعالیت، منحل می‌کرد. وقتی چارلز سومین پارلمان را منحل کرد، اعضا حاضر نشدند کنار بروند و رئیس پارلمان در رابطه با مالیات‌ها و کاتولیک‌ها سه تصویب‌نامه ارائه کرد که پارلمان مورد تصویب قرار داد. چارلز، که از غضب اقتدارش از سوی پارلمان خشمگین شده بود، نیروهای ارتش را فرستاد تا دستور انحلالش را به اجرا در آورند.

فضای آشفته در لندن

دیوید هیوم، تاریخ‌نگار قرن هجدهم، فضای ملتهب در لندن را که نتیجه کشمکش‌های بین پارلمان و شاه بود شرح می‌دهد. این گزیده برگرفته از کتاب تاریخ انگلستان است.

«کشور... تب و تاب تازه‌ای یافت و اینک به نظر می‌رسید برای نخستین بار از نابسامانی‌های بسیاری که گمان می‌رفت در حکومت وجود دارد باخبر شده است... به ویژه پایتخت، که مقرر پارلمان بود، با روحیه سرکشی و نارضایتی جان تازه‌ای یافته بود. همه‌ها روز به روز بیش‌تر می‌شد؛... و هر کس بی‌اعتنا به کسب و کار خود یکسره در پی دفاع از آزادی و مذهب بود. سخنرانی‌های غزای اعضای پارلمان، که اینک برای نخستین بار منتشر و پخش می‌شد، نارضایتی‌ها از حکومت شاه را زنده نگه می‌داشت.»

پارلمان تعطیل شد، اما چارلز ده عضو آن را با فرستادن به زندان مجازات کرد. پس از این تجربه، چارلز برای یازده سال بدون پارلمان حکومت کرد، که طولانی‌ترین دوره در تاریخ انگلستان بود که پارلمان تشکیل نمی‌شد. در جریان پارلمان پنجم، که در ۱۶۴۰ فراخوانده شد، دشمنی‌ها چنان بالا گرفت که دو طرف متخاصم شروع به صف‌آرایی نیروهای نظامی کردند.

اختلاف دیگری بر سر اختیار کنترل پول بروز کرد. از آن‌جا که جیمز اول جوهری را که پارلمان در اختیارش گذاشته بود بر باد داده بود، پارلمان مصمم بود نگذارد چارلز به همان شیوه عمل کند. پارلمان، در سرتاسر دوره سلطنت چارلز، قوانین بیش‌تری برای کنترل پول به تصویب رساند، و چارلز بیش‌تر مصمم شد که حق الهی خودش را برای تعیین مقررات مالیات‌گیری و مصرف آن اعمال کند. پارلمان کمیته‌ای را مأمور نظارت بر نحوه جمع‌آوری مالیات‌ها و موارد مصرف آن از سوی شاه کرد. سپس پارلمان سنت و واگذاری حق وضع عوارض صادرات و واردات به شاه برای طول مدت سلطنتش را، که «جواز تونیج و پاوندیج» [عوارض بر حسب وزن و ارزش] خوانده می‌شد، تغییر داد. قانون جدید این حق را به یک سال محدود می‌کرد. هنگامی که چارلز به پول احتیاج داشت و پارلمان از تصویب جواز جدید تونیج و پاوندیج خودداری کرد، چارلز به کارگزاران دستور داد عوارض را به هر صورت بگیرند و کالاهای بازرگانانی را که از پرداخت عوارض خودداری می‌کنند مصادره

کنند. همچنین از برخی شهروندان خواستار هدایای رایگان شد و دستور داد از همه مالیات دهندگان وام اجباری بگیرند: یک درصد ارزش زمینشان و پنج درصد ارزش اموال شخصیشان. همچنین دستور داد مخالفان ثروتمند طرحش را به زندان بپندازند و افراد تهیدست را به ارتش یا نیروی دریایی اعزام کنند. پارلمان در سال ۱۶۲۸ با «درخواست حق» واکنش نشان داد، که هر نوع مالیات‌گیری را موقوف به تصویب پارلمان می‌کرد. «درخواست» همچنین اعلام می‌کرد که چارلز با گرفتن وام اجباری از مردم قانون مربوط به «ماگنا کارتا» (منشور بزرگ) را نقض کرده است. چارلز، در دوره نبود پارلمان، علی‌رغم وجود «درخواست» به برنامه مالی خود ادامه داد. و بالاخره، مالیات جدیدی وضع کرد، بدین معنا که شهرهای ساحلی می‌بایست برای آن که کشتی‌ها از آن‌ها حفاظت کنند و برای تأمین ساز و برگ کشتی‌ها در زمان صلح به مانند زمان جنگ مالیات پردازند. او این مالیات را، که به «پول کشتی» معروف شد، سال‌های سال می‌گرفت و صرف بازسازی نیروی دریایی می‌کرد. همه این اعمال سرپیچی از قوانین سنتی انگلستان بود.

کشمکش بر سر قدرت

اختلاف دیگری بر سر مذهب شروع شد و تا حد جنگ بر سر قدرت بالا گرفت. چارلز، طی دوره نبود پارلمان، مخالفان مذهبی و سیاسی را به زندان انداخت. او برای آن که اقتدارش را کامل‌تر کند، به بازداشت‌های خودسرانه دست زد و زندانیان را از حق حضور در دادگاه و محاکمه با حضور هیئت منصفه محروم ساخت. «تالار ستاره»، یعنی شورای شاهی برای محاکمه متهمان سیاسی، و «دادگاه کمیسیون عالی»، یعنی شورای شاهی برای محاکمه متهمان مذهبی، را ملزم کرد که مجازات‌های شدیدتری به کار برند. چارلز در بهار ۱۶۴۰ به تحمیل قواعد سختگیرانه انگلیکان به پرسبیتی‌های اسکاتلند اقدام کرد، اما آن‌ها حاضر به پیروی نشدند و مخفیانه کوشیدند از فرانسه کمک بگیرند. هنگامی که چارلز پارلمان را فراخواند تا برای مقابله با اسکاتلندی‌ها سرباز اعزام کند، پارلمان از اختصاص وجوه امتناع ورزید و به جای آن با اسکاتلندی‌ها دست اتحاد داد. چارلز پارلمان را خیانتکار نامید و آن را منحل کرد. در این وضعیت آشفته، بلوایی در لندن برپا شد و عده‌ای کوشیدند سراسقف انگلیکان را به قتل برسانند.

در این زمان پیوریتن‌ها کنترل پارلمان را در دست داشتند. کشمکش‌های شدیدی بین اکثریت پیوریتن از یک سو و شاه و حامیانش که انگلیکان بودند از سوی دیگر درگرفت. پارلمان پیوریتن یکی از منصوبان چارلز، اِرل (امیر) استافورد، را به توطئه پنهانی به نفع کاتولیک‌ها متهم کرد و خواستار اعدام او شد. پارلمان همچنین قوانین شدیدی بر ضد کلیسای انگلیکان به تصویب رساند که سبب نابودی شمایل‌ها، شیشه‌های رنگی نقش‌دار، چوب‌های محراب، تندیس‌ها، و تصویرها در کلیساهای انگلیکان شد. پارلمان «قانون محرومیت» را گذراند که اسقف‌های انگلیکان را از ورود به پارلمان محروم می‌کرد، در حالی که آن‌ها به طور سنتی عضو مجلس اعیان بودند. همچنین مقرراتی را برای اجلاس و انحلال خود به تصویب رساند. نظام مالیاتی و قضایی را اصلاح کرد. ارگان‌های قضایی شاه، یعنی «تالار ستاره» و «دادگاه کمیسیون عالی»، را منحل ساخت. و به حق شاه برای کنترل «توننج و پاوندیج» و گرفتن پول کشتی پایان داد. چارلز در واکنش از چند مورد چشمپوشی کرد، اما بر بسیاری از حقوق خود اصرار ورزید و خواستار بودجه شد. پارلمان با پیشنهاد لایحه میلیشیا، که ارتش را تحت نظارت پارلمان قرار می‌داد، واکنش نشان داد. پارلمان پیوریتن، با نادیده گرفتن بسیاری از سنت‌ها، می‌کوشید قدرت را از شاه به پارلمان انتقال دهد. اما همه اعضای پارلمان با اقدامات اکثریت پیوریتن موافق نبودند.

حرکت به سوی جنگ داخلی

چارلز در سوم ژانویه ۱۶۴۲ علیه پنج تن از سران مجلس عوام به اتهام خیانت اعلام جرم کرد و به همراه سیصد سرباز برای بازداشت آن‌ها رفت. اما از آن‌جا که این مردان پیش از ورود سربازان رفته بودند، بازداشتی صورت نگرفت. چارلز در این فضای خصومت‌آمیز ملکه‌اش را به فرانسه فرستاد و خود به هال و یورک در شمال رفت. ۳۵ تن از اشراف مجلس اعیان و ۶۵ عضو مجلس عوام وفادار ماندند؛ آن‌ها از پارلمان کناره‌گیری کردند و به چارلز در یورک پیوستند. این اقدام از دودستگی بین وفاداران شاه و مخالفان او حکایت داشت. این دودستگی نشانه شکل‌گیری احزاب سیاسی در انگلستان نیز بود. اعضای باقی‌مانده پارلمان در دوم ژوئن نوزده پیشنهاد به چارلز دادند که اگر خواهان صلح بود باید آن‌ها را می‌پذیرفت. چارلز آن‌ها را رد کرد و پارلمان به تشکیل ارتش خودش رأی داد. آلیور کرامول، رهبر